سال اول ـ شماره ۶۰ — صبح سه شنبه ۸ شهریور ۱۳۲۲ — تکشماره یکریال

آژیر

دارنده امتیاز و مدیر مسئول
ج. پیشه وری

«بهای اشتراک»
سالیانه ۲۵۰ ریال
ششماهه ۱۴۰ «
برای کارگران و کشاورزان و محصلین و کارمندان جزء دوائر [illegible] تخفیف منظور میگردد

بهای آگهیها با دفتر اداره است

جای اداره:
(خیابان [illegible] ـ کوچه [illegible])

آژیر روزهای یکشنبه ـ سه شنبه ـ پنجشنبه منتشر میشود

قهرمان روز

هرمان روز مشغول خدمت و فعالیت [illegible] میدهد [illegible] در هر جا و در هر جمعیت [illegible] هر صنف و طبقه [illegible] شما را جلب [illegible] فرصت نمیدهد بهیچ کار [illegible] هیچ اقدام اجتماعی [illegible]

هرمان روز عقیده و مسلک و هدف [illegible] ندارد [illegible] ارتجاعی منافع شخصی [illegible] دیگری سرش نمیشود او بهیچ [illegible] اخلاقی پای بند نیست و برای [illegible] منافع آنی خود اجتماع [illegible] دولت حتی فامیل و ناموس خود را [illegible] میگذارد جلو میرود بهر قیمتی [illegible] خود را بکرسی بنشاند.

هرمان روز از هر اسم و عنوان [illegible] استفاده میکند و هر لباسی که [illegible] و هر حرفی را که برای [illegible] منظور شخصی خود مفید تشخیص [illegible] میزند.

هرمان روز نویسنده است لیدر [illegible] است تاجر است احتکار میکند [illegible] ها در بنگاههای مقاطعه کاری [illegible] بالاخره [illegible] انحصار میکند [illegible] را در انگشت خود میرقصاند [illegible] دولتی را بامیل خود بهر شکلی [illegible] در میآورد.

هرمان روز قوی و برومند است [illegible] و دولت و سازمان های [illegible] را بهر جا که میخواهد میبرد [illegible] میکند [illegible] و کیل انتخاب [illegible] دوائر [illegible] همه با قهرمان روز مربوط [illegible] هر کدام بنوبه خود میتوانند [illegible] باشند یعنی خود قهرمان روز [illegible] برخاسته است.

هرمان روز تمام اهالی کشور را [illegible] کرده است او میخواهد وکیل شود [illegible] میخواهد دولت ها را تهدید کرده [illegible] روی خود سوار شود و هر روز [illegible] خاصی جلوه میکند دیروز [illegible] آلمان بود حالا دموکرات و [illegible] و بالاتر از آن شده است [illegible] روز آشوب عجیبی دارد تهیه [illegible] با پول سرمایه داران روزنامه [illegible] طرف داری کارگر [illegible]

هرمان روز ملاک و سرمایه دار است [illegible] روز [illegible] قمار در عیاشی و [illegible] بسر میبرد ولی کار را طوری [illegible] آورده که شما خیال میکنید او بغیر [illegible] و نبرد سیاسی کار دیگری [illegible]

هرمان روز کسبه بازار را بجلس [illegible] محتکرین [illegible] دم زده میخواهد از آب گل آلود [illegible] بگیرد.

هرمان روز با شعارها و نمایندگی [illegible] میدهد برای بدست آوردن [illegible] وکالت از هیچگونه خیانت و [illegible] کارهای دیگر رو گردان نیست [illegible] روز در عین حال [illegible] کاردان [illegible] خود را پنهان کرده بنام [illegible] استقلال کشور بنام نان و گرسنگی [illegible] میخواهد مالیات بدهد مجلس و دولت [illegible] همه را فلج کرده لایحه مالیات [illegible] را ما لانه از بین ببرد.

هرمان روز [illegible] و بهچنین ماهری [illegible] برای نگهداری مقام خود حمله [illegible] های عجیب و غریبی بکار می بندد [illegible] که ممکن است میخواهد مقام [illegible] نگهدارد.

رمان روز از رژیم خودسری و [illegible] بیست ساله استفاده کرده [illegible] و دولت بسیاری بچنگ آورده [illegible] سرشاری بهم زده است امروز هم [illegible] سیاست منحوس را نگهدارد [illegible] خوردن آن جلوگیری بکند. [illegible] روز بزرگترین مقامات ارتش [illegible] سال تمام آلت استفاده خود قرار داده بزرگترین ملاک و سرمایه داران ایران شده در نظر او ایرانی و آزادیخواه [illegible] حرفهای پوچ و بی معنی است او [illegible] کشور خیانت کرده [illegible] را [illegible] زندان [illegible] ملت را زیر فشار [illegible] و گرسنگی و هر ایراد اخلاق [illegible] از ارتش از خدمت مقدس سربازی بیزار و متنفر نموده مقدمه سوم شهریور را فراهم آورده است.

قهرمان روز دست بردار نیست او [illegible] خود دقیق و هوشیار است دیروز از [illegible] سرداران استفاده کرده چهره های [illegible] مضحکی در آورده امروز برای [illegible] کار میکند [illegible] سردار را اگر نتوانست پیش صندوق آورده [illegible] اولا شناسنامه های آنها را بکار بیندازد.

قهرمان روز مردم فریب و بدبین است او همه را دزد و خائن میداند [illegible] کشور هم هیچکس [illegible] اعتماد ندارد [illegible] تمام اعراب و [illegible] های [illegible] تهمت و افترای [illegible] دارد

قهرمان روز غیر از خود هیچ کس را قبول ندارد مستبد [illegible] و رواج است همیشه از خود حرف میزند غیر از شرح زندگانی خود موضوع دیگر ندارد و شمارا با ذکر سرگذشت [illegible] خود خسته و بیزار میکند.

قهرمان روز ممکن نیست اسم کسی را ببرد او [illegible] و ایراد [illegible] باشد.

قهرمان روز [illegible] تمام عبارات خود را [illegible] بهترین شاعرها را [illegible] بهترین [illegible] در دوره را [illegible] خوری و انواع [illegible] در بهترین [illegible] امروز [illegible] و [illegible] کلیسه روضه خوان [illegible] بالای سر [illegible] و اخلاق و مذهب را [illegible] مردم میخواهد استفاده بکند.

قهرمان روز [illegible] است که دیروز در [illegible] همکاری میکرد امروز [illegible] مردان غیوری را که در راه آزادی [illegible] جانبازی میکردند [illegible] برای هیچکس حق حیات و حق سیاسی قائل نیست.

بهر حال جامعه امروزی ایران اسیر پنجه قهار قهرمان روز است [illegible] برای اصلاح آن قدمی بردارید [illegible] ها زیر [illegible] و شما او را [illegible] و می بینید و در هر قدم در هر کار او موی دماغ شما است سعی کنید این موی کثیف را از ریشه کنده بیرون بیندازید تا با خیال راحت [illegible] در راه مقصود عالی خود پیشرفت بکنید.

روز نامه خودتانرا بخواهید

مشترکین محترم

هر وقت روزنامه آژیر را برای شما مرتب نیاوردند فوراً بواسطه تلفن شماره ۲۷۶۰ از بنگاه توزیع مطالبه کنید

۲۰-۲

مقاله ای از انتشارات روزنامه ایران

سوم شهریور

آن روز برای ما [illegible] او ما را [illegible] آزادی [illegible] و [illegible] که [illegible] چه روز [illegible]

[illegible] را [illegible] بوده باشد.

[illegible] آن خواستگی خود را [illegible] و از مقاله شماره **۷۲۳۲** روزنامه ایران که [illegible] را [illegible] روح ما را [illegible] شکر و قدردانی [illegible] خودداری نکنیم.

[illegible] در این مقاله [illegible] دوره دیکتاتوری و آنهائی که [illegible] زهرآلودی که [illegible] از پیشرفت [illegible] و توسعه افکار [illegible] ما میتوانند جلوگیری بکنند [illegible] دوره استبداد [illegible]

[illegible] خود [illegible] و وضعیت [illegible] راه آزادی [illegible] در وجود خود احساس نموده اند.

آقای رهنما [illegible] و [illegible] دیدگاه [illegible] مشاهده کرده [illegible] و احترام [illegible]

این وظیفه ما است که [illegible] و [illegible] آنها برحسب ما استفاده نمایند.

[illegible] آقای رهنما [illegible] شاعر و [illegible] برای خوش [illegible] بیش و افترا و اتهام قرار دهند.

اینک قسمتی از مقاله شماره ۷۲۳۲ روزنامه ایران (سوم شهریور)

* * *

در کتابخانه [illegible] چشم [illegible] و در اطرافم **کتابها و برهمه جا سکوتی پر از فکر افتاده بود.**

یکی دو نفر از استادان [illegible] در گوشه و کنار آن اطاق مشغول تالیف کتابهای خود بودند

[illegible] آرام و بدون [illegible] میکنم

[illegible] سوال [illegible] و رنج از آنچه که از تهران آموخت و از افکار آن روز و از [illegible] آن دوره [illegible] و خوشی از این جهت که بکارهای ادبی خود مشغول بودم.

در آن تاریخ چه با عناصری مثل من در خارج از کشور و یا در زندان و یا در گوشه‌ای افتاده بودند ولی تهران غرق جشن بود! غرق چراغانی بود! غرق سخنرانیها و پرورش افکار بود! غرق تملق و چاپلوسی بود، [illegible] و فراموشی [illegible]

فراموشی هر رفیق، هر دوست، هر مبداء و هر پرنسیپ در وجود آنها مستولی بود! و فراموشی دوستان و رفقائی بود که در رنج و در زندان بودند

زندان چیست؟

خصوصا آن زندانی که ممکن بود افراد را [illegible] و [illegible] و سه محکومیت او را [illegible] دهند

شما میدانید دو ماه و ده ماه و ده سال زندگی در زندان چیست؟

من هر وقت در حال [illegible] از مدیران جوانی که اکنون [illegible] هستند و شاید ده سال رنج زندان را کشیده و بهترین سالهای جوانی خود را در آنجا [illegible] و هر وقت آنها را میبینیم با [illegible] احترام بآنها نگاه میکنیم

احترام اینکه آنها البته بواسطه آزادمنشی و روح پرقوت خود بر علیه [illegible] قیام کرده و حیات خود را [illegible] و آنهمه [illegible] را که هیچکس حاضر برای آن نیست تحمل کرده‌اند.

امروز [illegible] از آن دوره خیلی [illegible] است ولی آنروز [illegible] و آزادی شخص و حیثیات شخص [illegible]

بقیمتی چنین گران و در کشوری که قدردانی نبود. وفاداری نبود. مسلک و عقیده رایج نبود.

آنها یک چیز بود: ظلم و تجاوز!
وهیچ چیز دیگر نبود!

* * *

صبح سوم شهریور بود، [illegible] صبح بود، صبح [illegible] و صبح کاخ و صبح [illegible] بود که [illegible] آن عارف را در کوههای آن تصور کرده و بهترین قطعات ادبی را بوجود آورده است « عارفی در کوه [illegible] مقیم » من از کوههای [illegible] آن برمیگشتم.

آفتاب تازه دمیده بود.

آخرین اخبار [illegible] را شنیده [illegible] حوادث [illegible] منتظر بودم وقتی که برگشتم [illegible] بطرف راه و [illegible]

[illegible] که قوای [illegible] از سه چهار طرف بشمال و جنوب ایران داخل شدند

از امروز [illegible] متوجه ایران شد، متوجه قوای ایران شد. مردم در تحت [illegible] بیست ساله و [illegible] تاریخی و [illegible] ایران چیزها تصور می [illegible]

اولی [illegible] صادر شد،

دومی ساکت شد،

سومی تسلیم شد

عجب! این چه رمزی بود؟ آیا همه گفته ها [illegible] راجع بعظمت [illegible] امروز ایران و سیاست [illegible] زمامداران آن دروغ بود؟

این زمزمه دردها [illegible] و در محافل و در مطبوعات [illegible] و برای هر ایرانی تاثرآور بود، تاثرآور از این جهت که [illegible] ملی ما داشت.

آخرین ساعت

اشغال شهر تاگانروک

[illegible] شهر تاگانروک [illegible]

اعلام حکومت نظامی

[illegible] دانمارک حکومت نظامی [illegible]

غرق کشتی‌های سوئدی

[illegible]

پاپ سخنرانی خواهد کرد

[illegible] سخنرانی خواهد کرد.

تصرف شهر مهم بریوکین

[illegible] شهر [illegible] واقع شده [illegible]

تایید اشغال تاگانروک

[illegible]

پیشرفت سریع ارتش سرخ

[illegible] ارتش سرخ [illegible] آلمان [illegible]

ملاقات سه دیپلمات

[illegible]

جلسه متداول کابینه بلغارستان

[illegible]

فرار کشتی های دانمارک

[illegible] کشتی های آلمانی [illegible] دانمارک [illegible]

تیرگی روابط سوئد و آلمان

دولت سوئد [illegible] کشتی های [illegible] آلمان [illegible] کرده است

در دانمارک

در [illegible] دانمارک [illegible] روزنامه های [illegible] تعطیل کشند.

یکی از اشعار منتشر نشده مرحوم فرخی

در بوته دوره طلائی

صبح یکی از روزهای تابستان ۱۳۱۲ [illegible] مرحوم فرخی [illegible] صحبت از [illegible] کرده عقیده خود را [illegible] مرحوم فرخی [illegible] گفت [illegible] حکومتی و [illegible] افکار [illegible] اظهار عقیده بکنم ولی در وضعیت حالیه خود برای [illegible] خواهم نوشت [illegible] اشعار را سرود.

کرده [illegible] خوانی — یاران [illegible] جدائی
[illegible] — در [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
چون [illegible] — در بوته دوره طلائی
چون [illegible] — در [illegible]
هر [illegible] — [illegible]

فرخی

[illegible] این اشعار را [illegible] روزنامه آژیر [illegible] شاعر شهید [illegible]

مصطفای امین موقر

در ایران چه خبر است

باز توقیف

روزنامه [illegible] ایران و [illegible] که از ارکان مهم جبهه آزادی بودند [illegible] توقیف کردیده‌اند

ما در این خصوص [illegible] خود را در شماره آینده مشروح خواهیم نوشت.

حوادث شهری

ساعت ۵ [illegible] اتومبیل باری شماره ۱۸۴۵ که راننده آن (عبدالعلی) [illegible] بوده در خیابان [illegible] باسم [illegible] ۱۲ ساله تصادف و او را مجروح کرده مجروح [illegible] بیمارستان [illegible] قرار گرفته است.

ساعت ۲۱ [illegible] ساله [illegible] ۱۰ ساله [illegible] بوده است [illegible] در خیابان [illegible] با چاقو او را مجروح [illegible] مجروح به بیمارستان اعزام و برای [illegible] در صفحه ۲

ایران شکست خورد یا تسلیم شد، گناه [illegible]

در هر صورت مسببین آن شکست مجبور بودند یکی از آنها وقت [illegible] کارهای خود [illegible] ولی [illegible] آن روز رنج و مذلت برد و امروز هم [illegible] رنج و مذلت میبرد.

دوره ۲۰ ساله [illegible] با وضع [illegible]

[illegible] آن چه شد؟

دوره ظلم و تجاوز اگرچه محصول فکر یکنفر بود ولی بدست عده زیادی برده و [illegible] آنها بیشتر [illegible] ابتکار [illegible] در جریان کار و بوجود آوردن آن [illegible] فراهم میآوردند.

آن یکنفر رفت ولی آن [illegible] کارها را در دست داشتند [illegible] وضع را [illegible] و کوچکتر و [illegible] ادامه دادند.

ایران آن دوره بدست اولیای امور [illegible] و ایران امروز هم باز بدست همان اولیای امور خود بطرف پرتگاه دیگری میرود. **در هر صورت این ملت** و این اکثریت [illegible] هستند که باید تاوان آن آزها و آن حرصها و با اشتباهات را [illegible] همه چیز خود بدهند!

تا کی و تا چه وقت؟
خدا میداند.

رهنما

www.iran-archive.com

در دنیا چه خبر است

فرمان بسیج در مجارستان

زوریخ – بقرار اطلاع خبرگزاری شوروی [illegible] در مجارستان فرمان [illegible] ... این موضوع [illegible] که این بسیج [illegible] گذشته و [illegible] مجارستان [illegible] آغاز گردیده [illegible]

[illegible] شوروی [illegible]

پناهندگان بسفارت آلمان

استانبول – بقرار اظهار خبرگزاری شوروی از آنکارا خبر میدهند که [illegible] سفارت آلمان [illegible] پناهنده شده‌اند [illegible] دولت آلمان [illegible]

اظهارات وزیر جنگ برزیل

[illegible] خبرگزاری [illegible] اظهار [illegible] دولت برزیل [illegible]

مندرجات روزنامه سوئدی

استکهلم – بقرار اظهار خبرگزاری [illegible] موسوم [illegible] دولت آلمان [illegible] میلیون کرون برای [illegible] سوئد [illegible] آلمان [illegible]

تأثیر تصرف خارکف

لندن – بقرار اظهار خبرگزاری شوروی روزنامه [illegible] تصرف خارکف [illegible]

تشییع جنازه بوریس

برلن – بقرار اظهار خبرگزاری [illegible] آلمان اطلاع میدهد مراسم تشییع جنازه بوریس پادشاه بلغارستان روز ۵ سپتامبر انجام خواهد یافت .

نامه بازرگانان آلمان

زوریخ – بقرار اظهار خبرگزاری شوروی محافل سوئیس که با آلمان ارتباط دارند کسب اطلاع نموده‌اند که یکعده از بازرگانان مهم آلمان نامه [illegible] نوشته‌اند و [illegible] اظهار [illegible] نگرانی نموده‌اند .

نویسندگان این نامه میگویند که [illegible] اوضاع آلمان [illegible] صنعتی آلمان [illegible]

در اطراف مسافرت هژیر

لندن – بقراری که خبرگزاری [illegible] اطلاع میدهد مسافرت آقای عبدالحسین هژیر وزیر راه ایران به لندن موجب گردیده است که [illegible] افکار عمومی انگلیس [illegible] ایران در آن کشور [illegible] راه آهن [illegible] ایران [illegible] راه آهن سرتاسری ایران [illegible] انگلیس اصلاح گردیده [illegible] راه آهن [illegible]

[illegible] راه آهن سرتاسری ایران با اصلاحاتی که در آن شده است امروز یکی از رشته های مهم میباشد که بوسیله آن مهمات جنگی برای اتحاد جماهیر شوروی فرستاده میشود [illegible] سربازان شوروی [illegible]

[illegible] خلیج فارس [illegible] مهمات جنگی [illegible] اتحاد جماهیر شوروی [illegible]

[illegible] وزیر راه ایران [illegible] آقای عبدالحسین هژیر در مدت اقامت خود در انگلستان برخی از کارخانه [illegible]

بقیه از صفحه اول

در ایران چه خبر است

دستگیری [illegible] اطلاع داده شده است .

ساعت [illegible] شماره [illegible] کلانتری بخش [illegible] گزارش داده است [illegible] مجروح [illegible] دستگیری [illegible]

ساعت [illegible] مجروح [illegible] تحت [illegible] قرار گرفته است

ساعت [illegible] شماره [illegible] گزارش داده است اتومبیل شماره [illegible] سفارت انگلیس [illegible] مجروح [illegible] میباشد .

[illegible] شماره [illegible] آمده است

[illegible] های راه آهن انگلستان [illegible] ایران [illegible] راه آهن [illegible] دولت انگلیس [illegible] ایران [illegible] هندوستان [illegible] دولت ایران [illegible] مساعدت [illegible] جنگ را محکم ساخته است .

بحران در دانمارک

لندن – فرمانده آلمان در دانمارک حالت حکومت نظامی اعلام کرد ولی همان طور که چند ساعت پیش خبر داده شد هنوز حکومت نظامی را اعلام نداشته است .

۱۵ روز است که دانمارک حالت بحرانی بخود گرفته [illegible] در کارخانه ها [illegible] راه آهن [illegible] آلمانیها داده میشود .

بطوری [illegible] میشود دولت آلمان اولتیماتومی بدولت دانمارک [illegible]

از سراب

وزارت کشور رونوشت معلمین [illegible] بحزب توده ایران [illegible] آزادی [illegible] انتخابات [illegible] حزب توده [illegible] تمامی [illegible] دستور [illegible] ملت و مجلس سؤال میکرد آیا [illegible] وزارت [illegible] مردم [illegible] وزارت کشور [illegible]

از گرگان

مجلس شورای ملی و رونوشت جناب آقای نخست وزیر وزارت کشور [illegible] ایران [illegible] آزادی [illegible] کارگران [illegible]

[illegible] دانمارک [illegible] دولت دانمارک [illegible] آلمان [illegible] دانمارک را [illegible] حکومت نظامی [illegible] محکوم بمرگ خواهند بود .

روزنامه [illegible] دانمارک [illegible] آلمان که دولت دانمارک آن را رد کرده است . [illegible] دانمارک [illegible] از شهر اودنس [illegible] را فراهم ساخته‌اند دستگیر شوند .

از دفتر خاطرات زندان

قربانیهای زندان

بقلم ح . پ

(مقاله زیر را او در یکی از روزنامه‌های هفتگی تهران منتشر کرده بود [illegible] یادداشتهای ما ناقص [illegible] دوباره بدرج آن اقدام نمودیم .)

دومین قربانی [illegible] زاده ایرانی است این قربانی جوان در یک خانواده بسیار بی‌چیزی بدنیا آمده از طفولیت برنج و سختی عادت کرده بود برای تأمین زندگانی مادر پیر و خواهر و برادران کوچک خود شب و روز کار میکرد آموزگار بود برای بعضی از تجارتخانه‌ها [illegible] دفترداری میکرد [illegible] شعر میگفت مقاله می‌نوشت [illegible] حکایت میکرد [illegible] جوان بود در اخلاق و ملایم و روح صمیمی خود دوست و آشنایان بسیاری داشت و نزد همه محبوب بود .

آخر دومین سال توقیفش [illegible] مریض شد استفراغ میکرد دل‌درد سخت و طاقت فرسائی [illegible] ساعت اورا از پا درآورده [illegible] بود .

پس از کوشش زیاد اجازه گرفته [illegible] رفتم رنگش زرد و گونه هایش لاغر شده بود ولی در سیمایش وحشت و اضطرابی دیده نمیشد با ورود من متبسم شده گفت خوب شد آمدی . من حالم مثل اینکه بد است [illegible] باز شده . خوب چرک کرده است باید کاری کرد [illegible] شده باشد مرا [illegible] هم خیلی درد میکند [illegible] پیدا کرده .

[illegible]

اوایل [illegible] از بیماران خودمان پرستاری میکردیم [illegible] آنروزها این را اجازه میدادند . طبیب های زندانی میتوانستند مرضای زندانی را معالجه کنند . [illegible] این کوچکترین وسیله نیز از دست [illegible] بیماران [illegible] دکتر احمدی [illegible] که خود از جلادان [illegible] بیمارستان [illegible] دوا و علاج [illegible] و هر کس دندان طلائی یا یك دست لباس درست حسابی داشت [illegible] میتوانست از آن جان بدر برد . مثلا در چله زمستان یکی را گذاشته بودند توی حیاط که صبح [illegible] هنگام انتقال معلوم شد که بیمار هنوز [illegible] مرده . میگفتند یك دست لباس خوبی داشته گویا در جیبش هم چند تومان پول داده است

[illegible] آخرین [illegible] زندگانی [illegible] داشت [illegible] هرچه دلم میخواهد [illegible] که من دوست میدارم [illegible] آزاد و راحت [illegible] حالم دارد خوب میشود [illegible] سرد شده بود [illegible] پیدا شد .

این بار [illegible] بود چند دقیقه [illegible] محل مریض را از زندان بیرون [illegible] جسد بیروحش را [illegible] تحویل دادند .

دو سه ماه پیش [illegible] مادر [illegible] تهران آمده بود [illegible] استخلاص فرزندش [illegible] از هر کس استمداد میشود [illegible] ملاقات این مادر [illegible] پیرزن می گفت بچه جان [illegible] کم مانده بود رئیس شهربانی [illegible] اتومبیل بگیرد [illegible] دو سه روز [illegible] قول داده [illegible] من پسرمرا پشت سرت [illegible]

پنج ماه دیگر [illegible] دوباره تهران آمد [illegible] دست ناتوان و لرزان خود [illegible] سوزان دل خودرا خاموش کند [illegible] آتش جگر [illegible] بالاخره دو دست لباس کهنه وصلش داده و راه انداختند .

آگهی

بسید کاظم فرزند سید محسن شهرت پهلوانی [illegible] شغل ژاندارم که محل اقامت خودرا [illegible] ژاندارمری مرکز معین نموده و اکنون محل اقامتش معلوم نیست بدینوسیله اخطار میشود که از تاریخ نشر این آگهی ظرف [illegible] ماه برای [illegible] شکایتیکه از سید مهدی [illegible] بایراد جرح نموده [illegible] در شعبه ۴ بازپرسی دادسرای موقت نظامی واقع در عمارت فرمانداری نظامی حاضر شوید والا پس از گذشت مدت قانونی در حضور تصمیم شایسته اتخاذ خواهد شد .

آ – ۱۶۸ ۳۰۳ بازپرس شعبه ۴ نظامی

آگهی

به تقی نام معروف به تقی لات متهم بایراد جرح که محل اقامت فعلی او غیر معلوم است باین وسیله اخطار میشود که از تاریخ نشر این آگهی ظرف دوماه برای اداء توضیحات و اخذ آخرین دفاع نسبت بشکایتیکه از طرف آقای سید حسین [illegible] فرزند [illegible] بعمل آمده است در شعبه ۴ بازپرسی دادسرای موقت نظامی تهران واقع در عمارت فرمانداری حاضر شوید و الا پس از گذشت مدت قانونی و عدم حضور تصمیم شایسته اتخاذ خواهد شد .

آ–۱۶۷
۳۰۳ بازپرس دایره ۴ دادگاه نظامی تهران

تألیف ا . پوشکین
ترجمه کریم کشاورز

[illegible]

داستان دوبروسکی

ولی شور عشق وشورش [illegible] مصمم شد بهرنحوی باشد مطالب را بسمع دوبروسکی برساند [illegible] وسیله شد که انگشتری را در شکاف درخت بلوط بنهد در این موقع سنگ کوچکی بپنجره تصادم کرد . شیشه صدائی کرد و ماریا کیریلوونا باحتیاط نگاه کرد وساشا کوچولو را دید که اشارات مبهمی میکند [illegible] علاقه او [illegible] منحصر بود وبی‌نهایت مسرور گشت و پنجره را گشوده و گفت

- ساشا سلام . چرا صدایم کردی ؛
- خواهر جان من آمدم بدانم آیا چیزی لازم دارید یا خیر ؛ پدرم متغیر است و تمام اهل خانه را از اطاعت کفت شما منع کرده است ولی هر کاری بخواهید بگوئید من انجام می‌دهم .
- ساشاجان ممنونم . گوش کن . آن درخت بلوطی را که پهلوی کلاه فرنگی است و شکافی دارد میشناسی ؛
- خوب . اگر مرا دوست داری زود بدو بطرف درخت و این انگشتری را در شکاف درخت بگذار وسعی کن که کسی نبیند در اثنای گذشتن انگشتری را بسوی او انداخت و پنجره را بست .

پسر بچه انگشتری را برداشت و با [illegible] وپس از سه دقیقه به درخت موعود رسید و ایستاد و [illegible] و باطراف نگریست و انگشتر را در شکاف درخت گذاشت . پس از [illegible] میخواست درهمان آن ماریا کیریلوونا را از انجام مأموریت مطلع کند که ناگاه پسر بچه [illegible] سرخ‌مو [illegible] از پشت کلاه فرنگی سر بیرون آورده و [illegible] بطرف درخت بلوط رفت و دست را داخل شکاف درخت کرد . ساشا بسرعت تمام بسوی او [illegible] و با دو دست گلویش را [illegible] شد و گفت

- اینجا چه میکنی ؛

پسر بچه سعی میکرد [illegible] جواب داد

- بتو چه !

ساشا فریاد زد

- یا انگشتری را بجایش بگذار ویا اینکه من حالا بادب خواهم داد .

بجای جواب حریف مشتی بصورتش زد ولی ساشا ولش نکرد و [illegible] جیغ میزد ؛

- آی دزد ! آی دزد ! اینطرف بیائید !

حریف زور میزد که گریبان خودرا خلاص کند . بنظر می‌آمد که ۲ سال ازساشا بزرگتر باشد وخیلی‌هم پرزورتر بود ولی ساشا چابکتر بود . چند دقیقه مشغول کشمکش و کشتی بودند ؛ بالاخره پسر بچه سرخ مو فائق شد و ساشا را بروی زمین افکند و گلویش را گرفت . ولی در این موقع دست قوی اسپتان باغبان موهای سرخ‌فام و مجعدش را گرفته و نیم ذرع از روی زمین بلندش کرده و گفت

- جوان لعنتی چطور جرأت میکنی آقا کوچولو را بزنی . ساشا [illegible] شده و خودی آراسته و گفت
- تو [illegible] مرا گرفتی والا نمیتوانستی زمینم بزنی . زود انگشتری بده و برو [illegible]

پسر بچه سرخ‌مو جواب داد

[illegible] ناگهان چرخی زده و موی خودرا از [illegible] اسپتان خلاص کرد و خواست فرار کند ولی ساشا رسید و از پشت هولش داد پسر بچه زمین خورد . باغبان گرفتش و باکمربند [illegible] کرد .

ساشا فریاد میزد

- انگشتری را بده .

اسپتان گفت .

- آقاجان صبر کن . میبریمش نزد مباشر که مجازاتش را معین کند .

باغبان طفل اسیررا بطرف ارباب میبرد و ساشا هم همراهشان بود و [illegible] بشلوار پاره شده خود که در نتیجه افتادن بروی [illegible] میگریست . ناگهان هر سه به کیریل پطرویچ [illegible] برخوردند .

کیریل پطرویچ از اسپتان پرسید :

- این چه بساطی است ؛ ؟